

نویسنده فنی‌ترین داستان ایرانی

حامد داراب



وقتی می‌خواهم درباره هوشنگ گلشیری بنویسم، بیشتر از هر چیز به یاد مرگ او، یا به باور شخصی‌ام، مرگ ناپهنگام او می‌افتم و این عطف به مرگ، بیشتر به گمانم برای من، دلیلش عطف به شخصیت «مراد» است در «شازده احتجاب» که نشسته بر آن صندلی چرخ‌دار، هر روز جلو شازده را می‌گرفت و خبر مرگ یکی از اعضای خانواده‌اش را به او می‌داد و انعامی می‌ستاند. تا آنجا که روزی (با همان شیوه بدیع گلشیری)، خبر مرگ شازده را به خودش داد، و البته، شازده که این خبرها را می‌گرفت، سال‌ها قبل از آنکه بمیرد، مرده بود. اما گلشیری ناکام از میان ما رفت. نویسنده‌ای که در میانه کارش، صحت بزرگ و مهم‌اش، با هم‌نسلان و نسل‌های آینده، نیمه‌تمام ماند، ناکام است. اگرچه نقش پررنگش در همین کوتاه امروز پس‌زمینه گونه‌ای از ادبیات داستانی ماست، و گرچه با همه این نصفه و نیمه‌هایی که درباره‌اش می‌توان نوشت، او تنها کسی بود که در پی دو نویسنده بزرگ معاصر صادق هدایت و ابراهیم گلستان، برای رسیدن به کمال در نویسندگی ادبی تلاش می‌کرد. گرچه به باورم هرگز نمی‌تواند به این درجه برسد، چرا که از نگاهم تفسیر انتقادی گلشیری و نگرش ادبی‌اش، همچون نگرش هدایت یا گلستان، از مدلی جهان‌شمول پیروی نمی‌کند. گلشیری را گرچه جلوتر از نویسندگان سنت‌زده‌ای چون محمود دولت‌آبادی، نمایان می‌سازد، اما باز هم بر ساختمندی تفکرش، بازوی سنت بر بازوی تجدید ادبی می‌چربد. اما گلشیری درست زمانی که قصه‌نویس قرن بیستم بر پایه الگو و تجربه و تفسیر چهار قرن قصه‌نویسی، آثارش را می‌نویسد، بدون وجود تاریخ، الگو، تفسیر و تجربه، داستان‌ش را می‌نویسد. نویسنده قرن بیست آمریکا و انگلیس، همچون لارنس، بلو، وولف، بارتلمی، سلینجر، موریس یا نویسنده قرن بیست اروپا چون کامو، کوندرا، گراس و نویسنده قرن بیست آمریکای لاتین مثل اونا مونو یا مارکز، هر کدام برای نوشتن، الگو داشته‌اند و با توسل به همین الگو که نمونه‌های کار داستان‌نویسی به معنای مدرن کلمه بوده است نوشتن خود را پیش برده‌اند. مانند فرزندی که در کنار پدر درس می‌آموزد. گلشیری همچون هدایت و گلستان، وقتی کار نویسندگی را در ایران آغاز می‌کند، الگو و نمونه‌ای ندارد، برای مثال به جای پدر، جز چند بچه هم‌سایه بزرگ‌تر که او را زیر بال و پر خود بگیرند و حتی گاه‌گاهی اذیتش کنند، الگوی دیگری در دسترسش نیست. او از بچه‌محل‌های خودش چون علوی، چوبک و هدایت و با مطالعه ادبیات قرن بیستم غرب که در ایران ترجمه شده است، (به قول خودش در گفت‌وگویی با مجله سخن، خشم و هیاهوی ویلیام فاکنر بیشترین الگویی بوده است) و رفتن به سراغ تجربه‌های زیستی - سنتی جامعه‌اش، طفل چند ماهه قلمش را در مدتی کوتاه به بلوغ می‌رساند. گلشیری در این اواخر اسفند ١٣٩٤ اگر می‌ماند ٧٨ ساله بود، شاید می‌شد از او پرسید که دلیل شکست «کارگاه»‌هایش، یا جلسات «کارنامه»‌اش چیست؟ و چرا از نسل نویسندگان وابسته به محفل کارگاهی او جز عده‌ای چهره کوتاه‌مدت، نویسنده‌ای متولد نشد، که راه به جایی برسد که باید؟ و بسیاری از این پرسش‌ها، با همه اینها نمی‌توان اعتراف نکرد که هنوز وقتی «شازده احتجاب» را می‌خوانیم، به یقین می‌گوییم این فنی‌ترین داستان ایرانی است.

ارسال دیدگاه شما

- دیدگاه های ارسال شده توسط شما، پس از تایید توسط مدیر سیستم منتشر خواهند شد
- پیام هایی که حاوی تهمت یا افترا باشد منتشر نخواهند شد
- پیام هایی که به غیر از زبان پارسی باشد منتشر نخواهند شد

نام شما:	نام خود را وارد کنید
پست الکترونیک:	پست الکترونیک خود را وارد کنید
دیدگاه شما:	دیدگاه شما

جستجو

عناوین این صفحه

- نوروزی که می‌تواند شیرین باشد
- بوی عیدی، بوی کاغذ رنگی
- همه باید پیام‌رسان بهار باشیم
- *رضا فیاضی
- شکوفه های بهار - قم
- حکایت ما و خواب و در خواب دیگران
- نویسنده فنی‌ترین داستان ایرانی
- شنیده ها
- !سال جدید رو اونجوری آغاز نکنیم
- سیاست اوپاما نسبت به ایران
- کم‌دین‌ها به «خندوانه» آمدند

تبلیغات



عنوان صفحه‌ها

- صفحه اول
- خبر
- اجتماعی
- گزارش اجتماعی
- سیاسی
- اقتصاد
- هنری
- اخلاق
- سلامت
- بین الملل
- حوادث ایران و جهان
- ورزش
- صفحه آخر

ماره‌های پیشین

1394/1 - شماره

تبلیغات